

بقیه از صفحه اول سایت :

بیش از صد سال از کشف ضمیر ناآگاه میگذرد و روانکاوی چندان در کشور های مختلف دنیا توسعه یافته که بررسی آن بصورت جامع کاری چندان آسان نخواهد بود. کشور ما ایران نه تنها در این توسعه سهمی نداشته بلکه همچنان از آن محروم باقی مانده است. اولین مقالات و ترجمه ها در زمینه روانکاوی به سالهای ۱۳۳۰ باز میگردد. کودتای ۲۸ مرداد با ایجاد وسایل روزافزون سانسور رفته رفته موجب رکود جنب و جوش فرهنگی سالهای پیشین شد و روانکاوی هم از این رکود بدور نماند. مع الوصف تعدادی انگشت شمار از آثار فروید در این زمان ترجمه و چاپ شد که هر یک بهمت کسانی بود که علاقه ای وافر به این علم جدید داشتند ولی متأسفانه رابطه آنها جنبه ای حرفه ای و بالینی نمیتوانست داشته باشد. لذا آثار منتشر شده نه تنها غالباً مشوب به اشتباهاتی بود که از هر فرد غیرحرفه ای میتوان انتظار داشت بلکه روح لازم را برای ارائه علمی بالینی و زنده نداشت. در همان زمان روانشناسی که در سال های ۱۳۲۰ به بعد مورد توجه قرار گرفته بود در [دانشگاه های ایران وارد شد](#) و در کنار روانپزشکی به توسعه و گسترش شعب مختلف خود پرداخت.

در ایران از همان آغاز روانشناسی منحصر به جنبه نظری و آموزشی آن گردید و نتوانست بخود جنبه ای بالینی بیخشد. اکثر قریب به اتفاق اصحاب روانشناسی در ایران در آمریکا و انگلیس تحصیل کرده به روانشناسی تجربی این کشور ها رغبت بیشتری نشان میدادند. این روانشناسی بخصوص متمرکز بر آزمون شناسی هوش و رفتار بود. در این زمان ( سال های ۱۹۵۰ ) اسکینر<sup>۱</sup> به روانشناسی رفتاری<sup>۲</sup> جانی تازه بخشیده اهمیتی فوق العاده در حوزه های علمی آمریکا پیدا کرده بود. لذا نسل بعدی در ایران نیز بدنبال گرایشهای روزافزون جامعه ایرانی به اخذ و تقلید از فرآورده های آمریکا به آموزش و طبع و نشر آثار روانشناسان رفتاری پرداخت.

توسعه بیش از پیش [روانشناسی من نفسانی](#)<sup>۳</sup> در آمریکا که متکی بر تجدید نظر روانکاوان آمریکائی در نظریات فروید بود و پیدایش گرایشها و مکاتب دیگر روانکاوی (کارن هرنای، سولویان، فروم، راجرز، مسلو . . .) موجب گردید که تضاد فاحشی که میان روانشناسی رفتاری (واتسون، اسکینر، ثرندایک، کلارک هال، تلمن...) از یکسو و روانکاوی از سوی دیگر در آمریکا وجود داشت تضعیف گردید. ولی

<sup>1</sup> Burrhus Frederic Skinner (1904- 1990)

<sup>2</sup> Behaviorism

<sup>3</sup> Ego psychology

روانشناسی در ایران همچنان در بند آزمون‌شناسی و روانشناسی رفتاری باقی ماند و نتوانست به علوم بالینی توجه بیشتری مبذول دارد. البته در اینجا مجال آن نیست که وارد جزئیات شده تاریخچه روانشناسی ایران را به تفصیل مورد بررسی قرار دهیم. آنچه مهم است اینکه تحول آن را میبایستی در بطن تغییرات و تحولات کلّ جامعه ایران در نیم قرن اخیر قرار دهیم، جامعه‌ای که عمیقاً تحت تأثیر فرهنگ‌های غربی و بخصوص نحو‌زندگی آمریکائی قرار گرفته است. این تأثیر از نوع خاصی است که مارا برآن میدارد که در پرسش از آن کوشیده‌بتوانیم به درک لاقلاً عناصر پایه‌ای آن نائل آئیم. ناگفته‌پیداست که ستیزه‌جوئی با فرهنگ آمریکائی و تقلید و تأثیرپذیری از آن هردو سر و ته یک کرباسند. گذشت از یک چیز با ستیزه‌جوئی با آن کاملاً متفاوت است.

شاید بهترین وسیله‌شناخت یک جامعه بررسی رابطه‌ای باشد که افراد آن با زبان تکلم خود دارند. چراکه زبان شاخص بارزی است که نسبت و رابطه‌افراد جامعه را با عالم و آدم نشان میدهد. زبان خانه‌آرزومندی آدمی است و جایگاهی است که فرد نه تنها گذشته بلکه حال و آینده خود را شکل میبخشد.

قدمای ما زبان را به دو وجه متفاوت تقسیم میکردند: زبان عبارت و زبان اشارت. این تقسیم بندی با تمایزی که ژکوبسون<sup>۴</sup> به ترتیب میان **statement** و **enunciation** ایجاد میکند بسیار نزدیک است. صرف و نحو و اصولاً مطالعه صوری زبان متکی بر زبان عبارت است. حال آنکه زبان اشارت به زبان بعنوان جایگاه تمنا و آرزومندی آدمی دلالت دارد.

فردیناند دُسسور<sup>۵</sup> را میتوان بانی زبانشناسی مدرن دانست. زیرا برای نخستین بار برآن شد که زبان را در حالت کنونی آن مورد مطالعه قرار دهد و دور از هرگونه ملاحظه تاریخی یعنی مطالعه تکوین کلمات و ساختمان زبان در طول حیات آن به بررسی وضع فعلی آن به نحوی که توسط افراد جامعه در حال حاضر به کار گرفته میشود بپردازد. توجه به زبان بعنوان نظامی زنده و متحرک و ارجاع آن به نحوه استفاده افرادی که بدان متکلم هستند در آخرین تحلیل حاکی از ملاحظه آن بعنوان زبان اشارت است. چه دوست داشتن، متنفر بودن، ملایمت، سختی و رنج و آلم همگی به زبان اشارت تعلق دارند. ولی زبان اشارت بدین معنی نیست که قاعده و قانونی در آن وجود نداشته باشد و هرکس بتواند بنا بر سلیقه خود به تحریف آن بپردازد. لذا

---

<sup>۴</sup> Roman Jakobson

<sup>۵</sup> Ferdinand de Saussure

زبان اشارت نه تنها متکی بر قواعدی است و ازینرو با زبان عبارت در تضاد نیست بلکه در این مورد دارای وجه مشترکی با آنست. بعداً به مسأله ارتباط زبان و قانون باز خواهیم گشت.

زبان عبارت پایه و اساس علوم دقیقه است. در رأس این علوم علم ریاضی قرار دارد که از زمان دکارت به اینسو مدل غائی و ایده آل آنها را تشکیل میدهد. لذا دقت علمی رفته رفته به کمی کردن موضوع علوم دقیقه منجر شد و کمیت جای کیفیت امور را گرفته موجب پیشرفت فوق العاده این علوم و تصرف هرچه بیشتر انسان غربی در مادیات گردید. قرن بیستم اوج چنین کوششی بود و علوم انسانی را برآن داشت که از روش کمی و عینی علوم دقیقه الهام بگیرند و برآن شوند که این روش را در تحقیقات خود بکارگیرند. حوزه اصالت رفتار<sup>۶</sup> جان واتسون<sup>۷</sup> اوج چنین پدیداری در روانشناسی بود. این روانشناسی حاصل طرز تلقی خاصی است که در اروپا به همت دانشمندانی چون وونت<sup>۸</sup> و فشنر<sup>۹</sup> آغاز شده موجب پیدایش علمی گردیده بود که بمطالعه رابطه کمی ادراکات حسی و محرکات مادی<sup>۱۰</sup> میپرداخت.

رغبت دانشمندان علوم انسانی به روش های کمی علوم دقیقه چندان بود که بیم آن میرفت که ملاحظات کیفی نفس آدمی متحمل لطمه ای جبران ناپذیر گردد. در این میان البته روانشناسی جای مهمی را احراز میکرد و تضاد میان این دو روش کمی و کیفی را شدت و حدت بیشتری میبخشید.

فریود از جمله دانشمندانی است که سعی در تلفیق روش های کمی و کیفی از یکسو و زبان عبارت و اشارت از سوی دیگر داشت. روانکاوی او نمونه بارزی از یک چنین تلفیقی است.

آنچه علوم عصبی<sup>۱۱</sup> خوانده میشود بنوبه خود ببرکت وسایل فنی جدید (الکتروانسفالگرافی<sup>۱۲</sup>، جراحی مغز<sup>۱۳</sup>، تصویر برداری از فعالیت سلول های عصبی<sup>۱۴</sup>...) و بخصوص ترک فرضیه ساده اندیشانه رفلکس ها در عصب شناسی

<sup>6</sup> Behaviourism

<sup>7</sup> John Watson

<sup>8</sup> Wilhelm Wundt (1832 - 1920)

<sup>9</sup> Gustav theodor Fechner (1801-1887)

<sup>10</sup> (psychophysique)

<sup>11</sup> Neurosciences

<sup>12</sup> Electroencephalography

<sup>13</sup> Lobotomy (leucotomy)

<sup>14</sup> Magnetic Resonance Imaging (MRI)

بتدریج گسترش قابل توجهی یافته منجر به کنارگذاشتن نظریه پاولوف و روانشناسی مبتنی بر آن گردید. لذا علوم عصبی در جهتی متضاد با حوزه روانشناسی رفتاری<sup>۱۵</sup> عمل کرد. چه واتسون، واضع حوزه اخیر، کلّ نفسانیات را چیزی جز مجموعه ای از ارتباطات پیچیده میان محرکات خارجی و پاسخ های عصبی نمیدانست. مطابق نظر او سیستم اعصاب مرکزی حکم "جعبه ای سیاه" را داشت که نمیبایستی گشوده شود. به نظر واتسون مطالعه این "جعبه" رجوع به مقولات فلسفی گذشته بود که نتیجه ای جز "عقب ماندگی" علمی برای روانشناسی نمیتوانست داشته باشد. حال آنکه توسعه فوق العاده علوم عصبی دقیقاً متکی بر طرد نقطه نظر واتسون است. زیرا این علوم علیرغم توصیه جان واتسون به خود اجازه دادند تا "جعبه سیاه" را باز کنند و به مطالعه آن پردازند.

با رونق گرفتن تحقیقات دامنه دار در حیطه علوم عصبی از سال های ۱۹۶۰ به اینطرف رفته رفته اکثر قریب به اتفاق روانشناسان رفتاری پیرو واتسون از این حوزه فاصله گرفتند و روش جدیدی را با الهام از علوم عصبی پایه گذاری کردند. روش جدید در دل نظامی بس وسیع تر جای دارد که نام علوم استعلامی<sup>۱۶</sup> را بخود گرفته است. آنچه اساس و پایه این علوم را تشکیل میدهد برداشتی جدید است از ذهن موجودات زنده بطور اعم و از وجود آدمی بطور اخص. مطابق این نظریه ذهن (مغز)<sup>۱۷</sup> انسان کارکردی جز اکتساب، جذب و بررسی هوشمندانه اطلاعات خارجی (استعلام آنها) نداشته و در این مهم همچون ماشین های کامپیوتری عمل میکند. عبارتی دیگر کار اصلی آن کسب/اطلاع (استعلام<sup>۱۸</sup>) از محیط خارج و رتق و فتق<sup>۱۹</sup> آنها از طریق ارتباطاتی است که میان آنها ایجاد میکند. یکچنین سیستم اطلاعاتی را برنامه میخوانند. بنابراین نظریه این برنامه ها را میتوان بخوبی با محاسبات ریاضی مورد بررسی و مطالعه قرار داد. آلن تورینگ<sup>۲۰</sup>، مهندس و منطق دان انگلیسی، مبتکر اصلی این نظریه شناخته میشود. او برآن بود که علوم استعلامی نه تنها قادر خواهند بود که ذهن انسان را توصیف و تبیین کنند بلکه خواهند توانست با تقلید از نحوه کارکرد آن به ساختن هوش مصنوعی (ماشین حیوانی دکارت) نائل شوند.

---

<sup>15</sup> Behaviourism

<sup>16</sup> Cognitive sciences

<sup>17</sup> Mind

<sup>18</sup> cognition

<sup>19</sup> Processing

<sup>20</sup> Alan Turing(1912-1954)

علوم استعلامی حاصل تلفیقی منسجم از سه حوزه تحقیقاتی مهم هستند: روانشناسی استعلامی، زبان شناسی استعلامی و علوم عصبی. مطالعه هوش مصنوعی محور عمده تفحصات آنها را تشکیل میدهد. این علوم متکی بر این فرضیه هستند که قوه ادراک آدمی فرایندی است که پیوسته در پی استعلام یعنی کسب اطلاعات از جهان خارج و ایجاد ارتباط میان آنهاست. این ارتباطات واجد منطقی ریاضی بوده اساس آنها را معادلات جبری- منطقی (الگوریتم ها) تشکیل میدهد. لذا مطابق نقطه نظر خاص این علوم با رعایت این معادلات میتوان به اختراع هوش مصنوعی که همچون فرایند های ذهن انسان عمل میکنند نائل آمد. ماشین های کامپیوتری نتیجه چنین فرضیه ای بودند.

در نیمه اول قرن بیستم علم سیبرنتیک<sup>۲۱</sup> - که متکی بر نظریه موزنه میان نیروهای دخولی و خروجی<sup>۲۲</sup> ماشین هاست - اساس علوم مورد بحث را تشکیل میداد که با ظهور عصر اطلاعاتی دچار دگرگونی فاحشی گردید.

کنفرانس های میسی<sup>۲۳</sup> که میان سال های ۱۹۴۵-۱۹۵۳ در انجمن تکنولوژی می سی سی پی انجام میگرفت شالوده ریزی علوم استعلامی را فراهم کرد و لوازم نظری اصلی را برای یکچنین انقلابی بدست داد. از جمله دانشمندانی که در کنفرانس های میسی شرکت مداوم داشتند میتوان از وینر، نومن، رزن باوت، پیتز و مک کولج<sup>۲۴</sup> نام برد. نوام چامسکی<sup>۲۵</sup> یکی دیگر از برجسته ترین این چهره ها بود.

گرچه چامسکی زبان شناسی توالدی<sup>۲۶</sup> خود را بر اساس فرضیات استعلامی پایه ریزی کرد اما هیچگاه نظر انتقادی خویش را نسبت بدانها از دست نداد. زبان شناسی او واجد چندان قرابتی با علم مغز و اعصاب است که گاه خواننده را برآن میدارد که اصول آن را بر کارکرد سیستم عصبی تعمیم دهد. روش توالدی<sup>۲۷</sup> او امروزه در ده ها زبان دنیا پیاده شده و غالباً افزار اساسی را در آموزش و تدریس این زبان ها تشکیل میدهد.

<sup>21</sup> Cybernetics

<sup>22</sup> Output-input

<sup>23</sup> Macy Conferences

<sup>24</sup> Wiener, John von Neumann, Rosenblueth, Walter Pitts & McCulloch

<sup>25</sup> Noam Chomsky

<sup>26</sup> Generative linguistics

<sup>27</sup> توالد [ت ل ] (ع مص) بهم (با هم) بزادن . (زوزنی از یادداشت بخط مرحوم دهخدا) (منتهی الارب). بهم زادن . (دهار) (از اقرب الموارد). از یکدیگر زادن . (آندراج). زه و زاد. زاد و زه . تناسل . (یادداشت بخط مرحوم دهخدا). بسیار شدن قوم . (منتهی الارب) (ناظم الاطباء). بسیار شدن فرزند. (آندراج). بسیار شدن (از اقرب الموارد). يقال : توالدوا ای کثروا و ولد بعضهم بعضاً. (ناظم الاطباء). (فرهنگ دهخدا، تأکیدات از نویسنده است).

چامسکی با روش توالدی خود جمله و عبارات زبان را به مانند معادلات ریاضی به اجزاء و انواع و اقسام گوناگون آنها بدل کرده توالد هریک از دیگری را بررسی میکند. لذا تمام امکانات زبانی عناصر متوالدی را که از این طریق حاصل آمده اند و همچنین ساختمان نحوی - منطقیشان را بدست میدهد. ولی مهم آنکه مناط و ارجاع او در این توالدات همواره *افرادی* است که به این زبان تکلم میکنند. لذا چامسکی حقانیت عملیات ریاضی - زبان شناسی خود را بر اساس فهم و قبول آنها از سوی افراد متکلم به زبان مورد نظر قرار میدهد. بدین نحو است که علیرغم عملیات توالدی بر روی جملات هرگز از زبان بعنوان موجودیتی زنده و متحرک که حاکی از وجود خاص انسان هاست دور نمیماند. بعبارت دیگر برغم اینکه چامسکی اساساً با زبان عبارت سروکار دارد مع الوصف در تحلیل نهائی زبان اشارت را بدان نحو زنده ای که میان انسان ها کارائی دارد مناط و ملاک اصلی خود قرار میدهد.

چامسکی کتب صرف و نحو قدیم و جدید را که صرفاً متکی بر زبان عبارت بوده و مدعی ارائه روشی درست برای قرائت و کتابت صحیح هستند به باد انتقاد میگیرد. او نشان میدهد که قواعد حاکم بر زبان را میبایستی در بطن آن جستجو کرد و دستور زبان های رسمی را که میخواهند قواعد و ضوابط خود را بر زبان تحمیل کنند بکناری گذاشت.

گرچه چامسکی مناط را بر صحت عبارات زبان افراد متکلم بدان میگذارد مع الوصف در پرسش از زبان تکلم و رابطه ذاتی آن با انسان از این فراتر نرفته نسبتی ماهوی میان زبان و آرزومندی ایجاد نمیکند. حال آنکه این رابطه اساس روانکاوی و کشف ضمیر ناآگاه را توسط فروید تشکیل میدهد. درک چامسکی از وجود انسان همچنان در قید و بند برداشت استعلامی - اطلاعاتی نفس آدمی است. بنا بر این برداشت انسان جز سلسله ای از ارتباطات ریاضی که میان اطلاعات درون ذاتی و برون ذاتی خود ایجاد میکند نیست. عالم انسانی شناخت و معرفتی استعلامی<sup>28</sup> است تحت سلطه قوانین محاسباتی<sup>29</sup>. بعبارتی دیگر موجود زنده ای است واجد کارکردی ماشینی. لذا علوم استعلامی در واقع تحقق نظریه دکارت است که برآن بود که حیوان ماشینی بیش نیست.

---

<sup>28</sup> Cognition

<sup>29</sup> Computational laws

حال میتوان پرسید چگونه شخصیتی چون چامسکی میتواند چنین فرضیات محافظه کارانه ای را راجع به انسان با غایات عالی سیاسی خود وفق دهد؟ متأسفانه مقاله حاضر مجال چنین بحثی را نمیدهد.

از دهه ۱۹۸۰ نهضت دیگری در علوم استعلامی پدید آمد که آن را فرضیه اتصالات<sup>۳۰</sup> خوانده اند. بنابر این نظریه آنچه در ماشین های کامپیوتری اهمیت و کارائی دارد و بیش از سیستم محاسباتی و جبری آنها عمل میکند صرف اتصالات یعنی سلسله پیوندهائی است که میان عناصر مختلف ماشین بوجود می آید و لاغیر. گرچه این روابط و اتصالات مطابق قواعدی محاسباتی است که از قبل برای تحقق ماشین تعبیه شده اند مع الوصف میتوانند بطور *فی البداهه* نیز موجب اتصالاتی غیر قابل پیش بینی گردند. لذا گرچه نظریه اتصالات دنباله فرضیه استعلامی است با این وجود با ایجاد امکان اتصالات غیرمنتظره موجب انقلابی در آن گردیده که با ذات آدمی و پیچیدگی های آن بیشتر منطبق است. فرانسیسکو وِرا<sup>۳۱</sup> یکی از متفکرین اصلی این نظریه پیشتاز بود. او با عاریت گرفتن مفهومی خاص از هیدگر<sup>۳۲</sup> موجب گشایش هرچه بیشتر این نظریه گردید. هیدگر در مقاله ای در باره جمله ای از هراکلیتوس<sup>۳۳</sup> به توضیح حقیقت نزد یونانیان میپردازد. بنا بر سنت دیرینه متافیزیک حقیقت عبارت است از *انطباق ذهن با واقع*<sup>۳۴</sup>. در حالیکه یونانیان آن را بمدد رابطه ای که میان *ظهور بطون* و *بطون ظهور* وجود دارد دریافته برآن بودند که نسبتی "دیالکتیک" میان *استتار* و *انکشاف* موجود است که ذات حقیقت را تشکیل میدهد. در اینجا است که هیدگر برای نشان دادن نحو عیان شدن آنچه یونانیان *فوزیس* ("طبیعت")<sup>۳۵</sup> میخواندند از فعل آلمانی *aufgehen* سود جستته اسم مصدری برای آن جعل میکند (*Aufgehung*) که به معنی عملی است که طی آن وجود پیوسته در حال تجلی است، نوعی از تجلی که همواره *استتار* را نیز در خود جمع دارد. لذا اعتقاد بوجود حقیقتی مطلق و کامل فکری است باطل.

<sup>30</sup> Connectionism

<sup>31</sup> Francisco Varela

<sup>32</sup> Martin Heidegger

<sup>33</sup> M. Heidegger, *Aletheia* (Heraklit, Fragment 16), in *Vorträge und Aufsätze*, Verlag, 1954.

<sup>34</sup> *adequatio*

<sup>35</sup> *φύσις*

بنظر فرانسیسکو وِرا اصطلاح هیدِگری *Aufhebung*<sup>36</sup> واجد معنای دقیقی است که از کارکرد یک سیستم اتصالی میتوان انتظار داشت. بدین معنی که بنظر او ذهن آدمی سیستمی عصبی است که هر بار در رابطه با عالم خارج و محرکات آن دارای سلسلهٔ اتصالاتی جدید و نوظهور میگردد که تا بحال وجود نداشته و در عین حال با توجه به تاریخ و گذشتهٔ آن تعیین مییابد. اصطلاح هیدگر بنوعی ظهور دائمی و فی البداههٔ بطون اشاره دارد که طی آن بطون همواره واجد صوری جدید شده خود را بطرزی نو تعیین میبخشد. این تعیین پیوسته حاکی از توافق ذاتی میان آدمی و عالم خارج است.

واردکردن این چنین مفهومی در علوم استعلامی افق کاملاً جدیدی را در آنها باز نموده بن بست موجود در برداشت پایه ای این علوم را از وجود انسان به روشنگاهی انقلابی مبدل میسازد. بدین وسیله علوم عصبی که تاکنون انسان را عبارت از ماشینی واجد قوه ای از ادراک استعلامی دانسته و به تفکر فلسفی از یکسو و روانشناسی آرزومندی از سوی دیگر با نظری مملو از سوء ظن نگاه میکردند دیگر اکنون واجد وسایل فکری لازم برای استقبال هرچه بیشتر از آنها خواهند بود. اما این جهش همچنان در حد محدودی از متفکران این علوم باقی مانده و گسترش لازم را هنوز نیافته است. حال آنکه زمینه برای توسعه و رونق آن کمابیش مهیاست و میبینیم که در کشورهای انگلیسی زبان و در رأس آنها در آمریکا دانشمندان رفته رفته برآنند تا تضاد و دوگانگی سابق را میان علوم عینی و ذهنی کنار گذاشته و جزم ایده نولژیک و غیرتحقیقی خود را به سود سعهٔ صدر خویش نسبت به علوم انسانی به فراموشی بسپارند. درحالیکه اروپا که سرزمین اصلی علوم روحی بمعنای عقلی کلمه<sup>37</sup> را تشکیل میدهد با سرعت هرچه تمامتر به سوی اتخاذ علوم عصبی بدان نحو که در دهه های ۱۹۷۰ در آمریکا وجود داشته است رفته رفته از پیش دست رد بر سینهٔ علمی چون روانکاوی میزند.

حال بازگردیم به مسألهٔ زبان. چنانکه گفتیم نسبت هر قوم با زبان خود نشان دهندهٔ ماهیت واقعی آن قوم است. در حال حاضر نثر فارسی درگیر بحرانی است بیسابقه. درست نویسی - که در رابطه ای است اساسی با درست اندیشی - بیش از

<sup>36</sup> Cf. Heidegger, Martin, « Logos, Heraklit, Fragment 50 », in *Vorträge und Aufsätze*, Verlag Gunther Neske, Stuttgart, 1985, S.199.

<sup>37</sup> *Geisteswissenschaft*

پیش دشوار شده است. از یکسو ایران جامعه ای است عمیقاً سنتی و از سوی دیگر غافل از گذشته خود. لذا ما ایرانیان سنت داریم ولی فاقد گذشته هستیم. این امر را بخوبی در زبان فارسی امروز مشاهده میکنیم.

کتاب *مبانی روانکاوی* پرسش‌هایی برای عده ای از خوانندگان مطرح ساخت. میگفتند چرا گاه در مقابل اصطلاحی واحد معادل‌های متفاوتی گذاشته شده است. مثلاً چرا در مقابل واژه ای چون **structure** ساخت، ساختمان و یا *لوازم ذات* آمده است؟ و یا کلماتی چون *نفس-نفسانی*، *روان-روانی*، *روح-روحي* یکجا بکار رفته اند بدون اینکه معادلی دقیق از واژه‌هایی معینی باشند. یا چرا هم *آرزومندی* گفته آید و هم *تمنای*؟ در پاسخ باید گفت که زبان مجموعه ای از فرمول‌های ریاضی و لایتغیر نیست. تنوع کلمات *غنائی زبان را میرساند*. حتی کلمه ای واحد در موارد مختلف میتواند نزد نویسنده ای واحد معانی متفاوتی پیدا کند. مثلاً فروید در آلمانی از دو صفت مختلف برای حالات و مقولات نفسانی استفاده میکند که عبارتند از: **seelische** و **psychische**. این بدان معنی نیست که میان آنها قائل به تفاوتی مفهومی در نظریه خود باشد. بلکه آنها را بهمان نحو که ما در فارسی از کلماتی چون *روانی*، *روحي* و *نفسانی* استفاده میکنیم بکار میبرد. دستگاه *نفسانی (روانی)* را گاه **seelischer** **Apparat** میخواند و گاه نیز آن را **psysches System** مینامد. به ذهن هیچ آلمانی زبانی نمی آید که چرا فروید آنها را به نحو دقیق تر از آنچه در زبان روزمره بکار میروند مورد استفاده قرار نداده است. ولی همین دو کلمه زیر قلم بینسونگر<sup>38</sup>، شاگرد فروید و واضع نوعی روانکاوی که مبتنی بر وجود و *زمان* هیدگر است، معانی مختلفی پیدا میکنند که مربوط به پرسش‌های فلسفی او در زمینه روانپزشکی میشوند. یکی از شاخص‌های فارسی کنونی مشکل قانونمندی است یعنی رعایت قواعد و ضوابط زبان و کاربرد صحیح آن. ناگفته پیداست که مسأله قانونمندی ریشه‌های عمیقی در جامعه امروزی ایران دارد. این مسأله در رابطه نزدیکی است با پدیدار مصرف بدین معنی که ایران بصورت چنان جامعه مصرفی در آمده که حتی زبان فارسی نیز از آن مصون نمانده است. مثلاً اگر زبان‌های اروپائی را در نظر بگیریم ملاحظه میکنیم که ورود لغات جدید به این زبانها بسادگی صورت نگرفته دستخوش یک سلسله مقاومتهائی میشود که البته نشانه انسداد آنها نیست. بلکه زبان نیز همچون انسان‌ها نیاز به زمان و کسب آشنائی با عناصر نامأنوس داشته برای قبول و

<sup>38</sup> Ludwig Binswinger

"هضم" آنها میبایستی به گذشته و آنچه خود در طی تاریخ خود کسب کرده رجوع کند. حال آنکه میبینیم که ورود لغات جدید در فارسی - خواه کلمات "من درآوردی" و خواه لغات درست و نادرستی که هر روزه در مقابل واژه های فرنگی باب میشود - به چه سادگی مورد مصرف قرار گرفته در روزنامه ها، نوشته ها، سخنان روزمره و رادیو و تلویزیون مورد استفاده قرار میگیرند. اینکه ما در رابطه خود با جهان غربی به واژه ها و اصطلاحات جدید احتیاج داریم دلیلی لازم ولی کافی برای توجیه آن نیست. بندرت ترجمه ای درست و قابل فهم پیدا میکنیم. کسی که به زبان اصلی این کتاب ها دسترسی دارد در مقابل این پرسش قرار میگیرد که چگونه خواننده فارسی میتواند درک و فهمی حتی نسبی از آنها بدست بیاورد. نتیجه البته چیزی جز یک سوء تفاهم وحشتناک نیست. بموجب چنین (سوء) تفاهمی است که ایرانی با غرب نسبت پیدا میکند و بر آن میشود که علوم آن را از آن خود سازد! چنین پدیدارهایی است که روی هم جمع شده جامعه ای را تبدیل به جهان سوم میکنند.

چه بخواهیم یا نخواهیم زبان فارسی روال و شخصیت و گذشته ای خاص خود دارد. زبان هم مانند انسان ها واجد گذشته و تاریخی خاص خود است که نمیتوان با *اتخاذ تصمیمات مجددانه* (یعنی درواقع بنا به *من فرعونی* خود) به تغییر و تحریف در آن پرداخت. چه در اینصورت حالت وسیله و افزاری را پیدا میکند که بکار تفکر نخواهد آمد. بی توجهی به شخصیت و روال خاص آن و گذشته ای که غنای آن را تشکیل میدهد خشونت بدان است. قدم اول قبول تام و تمام زبان فارسی است که واجد چهارده قرن سابقه تاریخی است. این زبان قبل از همه زبانی است شعری و حضوری نه فکری و حصولی. در زبان فارسی ما صاحب سابقه تفکری علمی و فلسفی بمعنای رسمی آن نیستیم. آثار دانشمندان و فیلسوفان ما بخصوص به زبان عربی نوشته شده و این خود غنائی است که میبایستی بدان آگاه باشیم. طرد آن ناشی از ناپختگی و عدم کمال ما ایرانیان خواهد بود و حالتی طفلانه خواهد داشت.

از سوی دیگر زبان فارسی زبانی است اساساً عرفانی. غفلت از این خصوصیت یعنی رویگردانی از آن. وقتی به فارسی سخن میگوئیم یا مینویسیم نسبت ما با عالم و آدم اساساً نسبتی عارفانه است. البته میل به ایجاد تغییر در آن کاملاً امری موجه است. ولی ذکر این نکته نیز مهم است که نمیتوانیم یک شبه ره صد ساله برویم. لذا بدون ابراز خشونت میبایستی با گذشته خود "کنار بیائیم" تا بتدریج زبان فارسی پذیرای امکانات جدیدی در بطن خود شود. زبان حیاتی از آن خود دارد و من متفاخر ما در تغییر آن سهمی فرعونی نمیتواند داشته باشد چه در اینصورت امکان هرگونه

تفکر راستینی را از ما میگیرد. خشونت موجود به زبان فارسی میبایستی ما را برآن دارد تا درمورد رابطه آن با خشونت اجتماعی و سیاسی کنونی در ایران از خود پرسش کنیم.

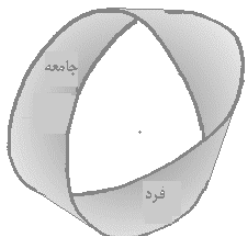
وقتی در سال ۱۹۴۵ هانری گربن برای نخستین بار نوشته ای را از هیدگر به زبان فرانسوی بر میگردداند هیدگر در مقدمه ای که بر آن مینویسد از چنین و چنان معادلی که کربن در مقابل اصطلاحات آلمانی او گذاشته سخن نمیگوید. واکنش او میتواند برای روشنفکران ما بسیار آموزنده باشد. هیدگر در این مقدمه مینویسد که اکنون که این اثر به فرانسه ترجمه شده است پرسش از وجود غنائی دیگر یافته به نحوی دیگر تجلی خواهد کرد. «در ترجمه کارپرمشقت تفکر خود را در روح زبانی دیگر نمودار کرده لزوماً موجب تغییری عمده در آن میگردد. ولی اینچنین تغییری میتواند پربار و سازنده باشد زیرا وضعیت اساسی پرسش را پرتوی دیگری بخشیده آنرا تحت این روشنائی جدید ظاهر میسازد. بدین نحو است که ترجمه خود میتواند فرصتی برای سعه صدر بیشتری گردیده و حدود تفکر را بنحوی بازهم واضح تر دریابد».<sup>۳۹</sup>

علم تنها مجموعه ای از دانستنی ها نیست. تفاوتی عمده میان دانستنی ها و کسب معرفت وجود دارد. معرفت همواره مسبوق به تاریخ و گذشته هر قومی است. زبان تکلم حکم فرمول های ریاضی را ندارد که بتوان بسادگی در حوزه یا جامعه ای وارد کرد. گرچه حتی علوم دقیقه نیز که ظاهراً مبتنی بر اصولی معین و عینی میباشند در هر جامعه تابع گذشته و شخصیت آن جامعه هستند. کشورهای آسیای جنوب شرقی را در نظر بگیریم که چه کاربردی از علوم و تکنولوژی غربی دارند. این علوم که در راه رفاه هرچه بیشتر انسان غربی بکار رفته اند در این کشورها پدیداری خلاف آن بوجود آورده اند. کافی است به آمار خودکشی کودکان در این کشورها نظری بیافکنیم. حال به مسأله زبان و قانونمندی باز گردیم. طرح این مسأله را میبایستی با توجه به نوع رابطه ای که فرد با جمع دارد بررسی کرد. نسبت فرد با جمع به مثابه رابطه ای است که میان دو روی نوار موبیوس<sup>۴۰</sup> موجود است. چنانکه میدانیم پشت و روی این نوار هریک ادامه دیگری است بنحوی که نمیتوان آنها را از یکدیگر متمایز دانست. در این نوار زبان تکلم حکم نقطه انقطاع را دارد یعنی عنصر اصلی را در

<sup>39</sup> Heidegger, Martin, *Questions I*, Gallimard, Paris, 1968, p.10.

<sup>40</sup> Möbius strip

"جدائی - پیوند" میان فرد و جمع تشکیل میدهد. در این نقطه انقطاع است که فرد موجودیتی محذوف یافته حضور غیر را امکان پذیر میسازد.



عدم وجود قانونمندی موجب دورویی میان افراد یک جامعه میگردد. دورویی فرد از حضور غیر غایب میشود و او را بمتابه موجودی مازاد و طفیلی میگیرد. حاصل اختلال و نابسامانی در رابطه افراد جامعه با یکدیگر است. در این نابسامانی حریم غیر پایمال میشود و فرد دیگران را به مانند عناصری که در خدمت تمتع و بهره جوئی او هستند در نظر میگیرد. نتیجه مستقیم آن دخالت در زندگی خصوصی دیگران و عدم رعایت حرمت آنهاست بدون اینکه فرد قادر به درک فاصله ای باشد که میان او و دیگران وجود دارد. لذا عنصری که از این پس حاکم بر روابط اجتماعی میگردد در جهت عدم رعایت حریم خصوصی دیگران خواهد بود. در چنین نظامی که بر اساس تمامیت یعنی عدم تفارق با غیر متکی است بحث بر سر احراز چنین و چنان مقام و منزلتی نیست بلکه فرد همواره از مقام احراز شده سوء استفاده میکند و آن را از آن خود دانسته با آن توحید حاصل میکند. لذا غیریت و تمایز موجود میان شخص و مقام احرازی او از میان میرود. ناگفته پیداست که اساس جوامع دمکراتیک متکی بر این غیریت یا تمایز است و امحاء آن چیزی جز سلب آزادی فردی و جمعی نخواهد بود. عدم وجود قانون یعنی غفلت از آنچه لکان آن را نام پدر<sup>41</sup> میخواند موجب رابطه ای انحرافی نزد افراد جامعه میگردد. چرا که در غیاب قانون پدری دیگران حالت کالائی را پیدا میکنند که پس از مصرف بدور انداخته میشوند. لذا مناسبات افراد جامعه تابع عنصری میگردد که آن را دورویی یا تزویر میخوانند. در چنین فضائی بزرگ ترین ارزش جامعه «زرنگی» نام خواهد گرفت که معنائی جز کلاهبرداری و هتک حرمت ندارد.

در چنین رابطه ای غیر هرگونه محدودیتی را از دست داده حکم به بهره جوئی هر چه بیشتر از همنوعان میدهد. در کنار این غیر نامحذوف و نامحدود من نفسانی و

<sup>41</sup> Le nom-du-père

متفاخر قرار دارد که کاری جز فرمانبرداری از حکم غیر نخواهد کرد. بدین ترتیب غیر محذوف جای خود را به غیر تام داده نه تنها فرمانبرداری باعث طغیان من نفسانی نمیشود بلکه بر عکس موجبات تمتع آنرا فراهم می آورد. این نوع تمتع نیاز به زمینه اجتماعی خاصی دارد که بموجب آن تمایزات فردی و حریم خصوصی افراد جامعه در مقابل احکام غیر هر گونه ارزشی را از دست میدهند. در این صورت کثرت در وحدت معنای خود را از دست میدهد و تعدد و تکاثف که خصوص آدمی است زیر یوغ استبداد غیر یعنی غیر تام له شده کثرت مبدل به وحدت میگردد. در چنین وضعی فرد و جمع مناسبت دیالکتیک خود را (نوار موبیوس) از دست میدهند چه هیچیک از آنها حالتی محذوف بخود نمیگیرد تا حضور دیگری را با غیاب خود امکان پذیر سازد. در این صورت جمع فرد را میبلعد و فرد برای ادامه وجود خود به دورویی و ریا پناه میرد. لذا جای شگفتی نخواهد بود که در چنین جوامعی حقیقت موجودیتی تام و مطلق بخود بگردد.

بدیهی است که این دورویی و ریاکاری جز استحکام جمع مستبد کاری نخواهد کرد. دورویی بجای اینکه فرصتی برای طغیان فرد ایجاد کند بر عکس موجب بردگی و اسارت او نسبت به غیر میگردد. مهمتر آنکه این نوع اسارت موجبیت اصلی تمتع فرد را تشکیل خواهد داد یعنی که وی با دل و جان پذیرای آن خواهد شد. میل به بردگی همواره میل به برده گیری است. بعبارت دیگر اجرای حکم مستبدانه غیر موجب تمتع فرد شده او را به اعمال مستبدانه میل خود نسبت به هموعان بر می انگیزد.

فرمانبرداری نسبت به غیر نزد ما ایرانیان واجد سه عنصر اصلی است که رویهمرفته مثلث واحدی را تشکیل میدهند. در این مثلث هر زاویه متکی بر دو زاویه دیگر بوده بنوبه خود اساس و پایه ای را برای دو زاویه دیگر تشکیل میدهد. سه عنصر مذکور عبارتند از: روح مذهبی، روح عرفانی و فئودالیسم.

لازم به توضیح نیست که در اینجا روح مذهبی و روح عرفانی با عرفان و مذهب تمایز اساسی دارند. مذهب و عرفان دو تجلی بزرگ از نام پدر در تاریخ ما هستند و وجود آنها منوط به ساحتی است که لکان آن را رمز و اشارت<sup>۴۲</sup> میخواند. در حالیکه آنچه را ما روح عرفانی یا مذهبی میخوانیم متکی بر تمامیت غیر یعنی حیث خیالی بوده با فئودالیسم رابطه ای مستقیم دارد. سه وجه اصلی اساس آن را تشکیل می دهند: اطاعت، تمجید و قدرت مطلقه ارباب. ارباب غیری است که در وجود شخصی

<sup>42</sup>The symbolic

واحد خلاصه شده و اطاعت و تمجید نوع رابطه فرد است با او. تمتع فرد در رابطه ای است انفعالی که نسبت به مهتر یا غیر تام دارد. هر چه مهتر از اهمیتی بیشتر برخوردار باشد اطاعت از او نیز ابعاد مهمتری بخود گرفته تمتع فرد بعنوان رعیت یا کهتر فزونی میگیرد.

اطاعت پدیداری است که طی آن فرد با ارباب یا مهتر خود انطباق هویت<sup>۴۳</sup> کرده او را بمثابة کمال مطلوب من نفسانی<sup>۴۴</sup> خویش در نظر میگیرد. فروید در روان شناسی توده ها و تحلیل من نفسانی<sup>۴۵</sup> نسبت میان ارباب و رعیت را به رابطه ای که میان فرد هیپنوتیزم کننده و هیپنوتیزم شونده وجود دارد تشبیه میکند و معتقد است که در هر دو مورد مکانیسم واحدی کارگزاری دارد بدین معنی که فرد با ارباب بعنوان کمال مطلوب من نفسانی خود انطباق هویت میکند. لذا فرد کمر به خدمتگذاری نسبت به ارباب بسته و اطاعت وی برای او سرچشمه تمتعی عظیم میگردد. این چنین رابطه ای را هنوز در تعارفات روزمره میتوان یافت. تعبیرات زیر همه نشانه هائی از چنین رابطه ای هستند: چاکریم (شاکریم)، مخلصیم، نوکریم، در خدمت حاضریم، بفرمائید، قربان شما... چنانکه ملاحظه میشود پسوند «ایم» که در اکثر این تعارفات وجود دارد حاکی از آنستکه درجه اطاعت به حدی است که فرد نمیبایستی آن را به نام شخصی خویش ادا کند. جمع بستن فاعل در این افعال میتواند گواهی باشد بر آنچه که فروید انطباق افقی موجود میان افراد یک گروه میخواند. این انطباق افقی در نظر فروید مکمل انطباق عمودی افراد گروه با مهتر یا ارباب است. این بدان معنی است که در مقابل مهتر یا رهبر امحاء فردی امری است ضروری چرا که فرد در جمع حل شده و هویت او چیزی جز هویت جمعی نخواهد بود. این انحلال چندان عظیم است و چندان از ماهیت آدمی دور که توده ها دیر یا زود به تخریب سوق داده میشوند.

لکان در مقاله معروف خود در باب خانواده (۱۹۳۸) بخشی را به افول منزلت پدر در جهان غرب اختصاص داده و نشان میدهد که گروه های فاشیستی بنام نجات مقام پدری چه تصویری مضحک از او بدست میدهند. لکان بالاخره به این نتیجه میرسد که در این گروه ها صاعقه تخریب چنان است که رابطه افراد آن با یکدیگر بر

<sup>43</sup> Identification

<sup>44</sup> Ego-ideal

<sup>45</sup> S. Freud, *Massenpsychologie und Ich-Analyse*, Gesamtheitswerke, XIII (73-161), Frankfurt-am-Main, S. Fischer Verlag, 1960; Standard Edition, vol. XVIII (65-143), London, Hogarth Press, 1953.

اساس رانش مرگ استوار است<sup>۴۶</sup>. این ملاحظات را میتوان به طرفداران فارسی سره تعمیم داد که بنام طرفداری از زبان خود کاری جز تضعیف آن نکرده زبان را وسیله ای برای ابراز احساسات فرعونى و نژادپرستانه خود قرار میدهند.

پرسش از هویت همواره منوط به مطالعه نسبتی است که فرد با غیر دارد، نسبتی که همچون نوار موبیوس عمل کرده رابطه میان فرد و غیر را حالتی دیالکتیک میبخشد. عزل نظر از غیر پرسش از هویت فردی را بصورت مقوله ای سترون در آورده هرگونه واقعیتی را از آن ساقط میکند. هویت بدین معنی است که آدمی پیوسته خود را به جای غیر میگیرد یا عبارتی دیگر غیر را به جای خود بحساب می آورد. مشکل زمانی آغاز میشود که خود را به جای خویش گرفته خودشیفتگی را اساس حیات خویش سازد. ژک لکان این پرسش را مطرح میکند که تفاوت دیوانه ای که خود را به جای ناپلئون میگیرد و خود ناپلئون چیست؟ و با ظرافت پاسخ میدهد که هیچگاه شخص ناپلئون خود را به جای ناپلئون نمیگیرد.

حال این پرسش پیش می آید که زمانی که ایرانی خود را بجای ایرانی میگیرد چه امری به وقوع میبندد؟ پاسخ : درینصورت ایران تمامیت یافته به صورت «ایران بزرگ» درمیآید و زبان فارسی با فراموشی چهارده قرن تمدن که حاصل رابطه آن با غیر است تبدیل به «فارسی سره» میگردد. در تاریخ معاصر نمونه های دیگری از این گونه "تصفیه ها" سراغ داریم. شاید لازم به یادآوری نباشد که جنبش مربوط به «فارسی سره» همزمان با اوج افکاری بود که در سالهای ۱۹۳۰ در آلمان موجب به سرکار آمدن فاشیست ها گردید. چنانکه میدانیم تصفیه زبان آلمانی از لغات لاتین در زمره برنامه های این دولت بود.

سایت حاضر بمنظور ایجاد سهولت در دسترسی ایرانیان علاقه مند به روانکاوی تدوین شده است. گرچه تکمیل آن زمان طولانی تری را ایجاب میکند، اما از هم اکنون می توانید از قسمت هائی از آن استفاده کنید.

امیدم آن است که این سایت بتواند در رواج کشفیات فروید و یافته های لکان و همچنین هموار کردن راه برای یافتن زبانی سالم در این علم سهمی داشته باشد.

کرامت مؤللی

<sup>46</sup>J.Lacan,, *Situation de la réalité familiale*, Encyclopédie Française, Paris, Larousse,1938 tome 8, n° 40.

